

از پست مدرنیسم به پست مدرنیته

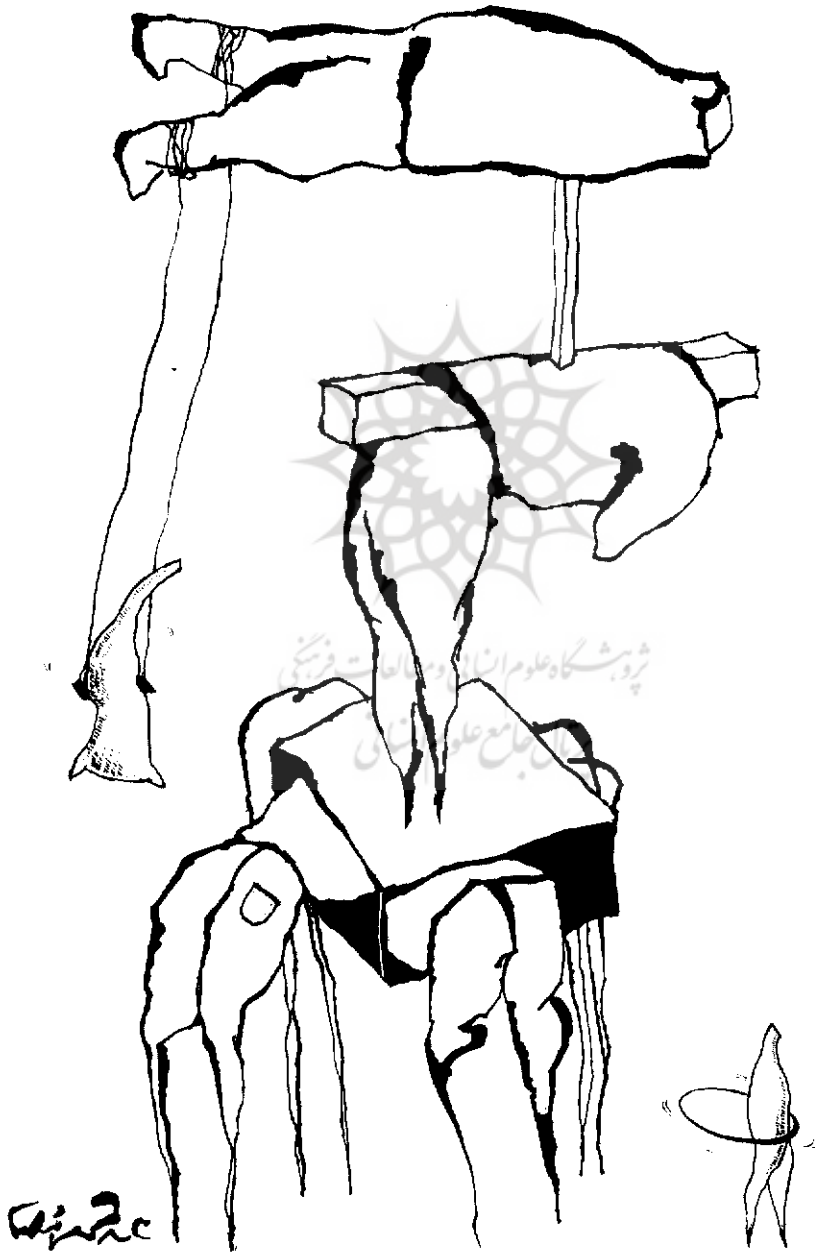
احب حسن
ترجمه: زهرا گلپایگانی

مقدمه مترجم

احب حسن (IHAB HASSAN) در سال ۱۹۲۵ در قاهره پایتخت مصر به دنیا آمد او تحصیلات خود را در همان شهر سپری کرد و در رشته مهندسی برق وارد دانشگاه قاهره شد. در سال ۱۹۴۶ کشورش را برای ادامه تحصیل، به قصد ایالات متحده ترک نمود و در دانشگاه پنسیلوانیا تحصیل در رشته مهندسی برق را پی گرفت. اما پس از مدتی رشته تحصیلی خود را تغییر داد و به مطالعه ادبیات روی آورد و در ادبیات انگلیسی توانست به دو درجه فوق لیسانس و دکتری نایل شود. او از سال ۱۹۷۰ نیز تاکنون استاد زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه میسکونسین - میل والکی (Wisconsin Milwaukee) است.

حسن تاکنون ۱۵ کتاب و بیش از ۲۰۰ مقاله را به رشته تحریر در آورده که بعضاً به زبانهای مختلفی نیز ترجمه شده‌اند. او یکی از بزرگترین منتقدان و نظریه پردازان مطالعات ادبی و از نخستین مروجان و توسعه دهندگان مفهوم پست مدرن به شمار می‌رود. او - در کنار ژان فرانسوا لیوتار - یکی از اولین دانشوارنی بود که مفهوم انتقادی پست مدرنیسم را توسعه بخشید. وی همچنین، از مفسران برجسته فرهنگی‌های پسا استعماری و پست مدرنیسم محسوب می‌شود. حسن بخش عمده‌ای از دوران حیات

(بافت محلی بافت جهانی)



آکادمیک خود را وقف مباحث پست مدرنیسم کرده است. در مقاله حاضر، او به بررسی و تحلیل معنای پست مدرنیسم و رابطه اش با پست مدرنیته از منظری انتقادی پرداخته و به اجمال، تاریخ تطور آن را از نظر گذرانده و در همین زمینه، با ذکر اصطلاحات و تعابیری خاص به وضع اصطلاح بدیع عدم تعین - حضور می پردازد و درباره معنای خاص آن سخن می گوید. وی در نهایت چنین نتیجه می گیرد که طرح پست مدرنیسم صرفاً بر مبنای گونه ای معنویت می تواند بستری مناسب برای بقای ادبیات و هنرهای ما باشد. به علاوه، مهمترین ابزرای که هم اکنون ما برای حل معضلات و مشکلات فرهنگی و جهانی خود بدان نیاز داریم، رجوع به نفس یا روان معنوی است.

پست مدرنیسم چیست؟ در گذشته چه بوده و اکنون چیست؟ به نظر من پست مدرنیسم مانند رجعت مهار ناشدنی یک شیخ است، به محض اینکه از دستش خلاصی یابیم، شب‌بش دوباره باز می گردد، [پست مدرنیسم، درست مانند یک شیخ از تعریف گریزان است. مسلماً من امروز درباره پست مدرنیسم، نسبت به سی سال قبل که نوشتن راجع به آن را آغاز کردم، کمتر می دانم، شاید به این دلیل باشد که در این مدت، پست مدرنیسم تغییر کرده، من تغییر کرده ام و جهان نیز تغییر کرده است. اما این نکته، فقط تأیید نظرگاه نیچه است. به اعتقاد نیچه، اگر مفهومی دارای تاریخچه ای باشد آن پیشاپیش تعبیری است که تابع تجدید نظرهای بعدی است. آنچه از تعبیر و یا تعبیر متعدد می گریزد، صرفاً ایده ای افلاطونی یا مفهومی تحلیلی و انتزاعی مانند یک دایره و یا یک مثلث است، به هر حال رمانتیسم، مدرنیسم و پست مدرنیسم مانند امانیسم یا رنالیسم در طول زمان دائماً در حال تغییرند، به ویژه در عصر تضادها و کشمکشهای ایدئولوژیکی و توسعه وسایل ارتباط جمعی و رسانه ای.

اما این امر، مانع از ورود پست مدرنیسم به حوزه معماری، هنرها، علوم انسانی - اجتماعی و بعضاً حتی علوم طبیعی نیست. در پست مدرنیسم، نه تنها درباره مسائل دانشگاهی، بلکه در مورد تجارت، سیاست، وسایل ارتباط جمعی، صنایع بازی و سرگرمی و اموری چون زبان سبکهای زندگی خصوصی، مثلاً آشپزی پست مدرنیسم نیز بحث می شود. اما هنوز، هیچ اتفاق نظری درباره چیستی پست مدرنیسم حاصل نشده است.



به اعتقاد فلاسفه، این اصطلاح صرف نظر از مفهومش، مقوله‌ای مناقشه‌آمیز است، یعنی اگر نظریه پردازان عمده درباره معنای پست مدرنیسم - مثلاً لسلی فیدلر (Leslie Fiedler)، چارلز جنکس (Charles Jencks) ژان - فرانسوا لیوتارد (Jean - Francois Lyotard) برنارد اسمیت (Bernard Smith)، روزالین کراواس (Rosalind Krauss) فردریک جیمسن (Fredric Jameson)، مارجوری پرلاف (Marjori Perloff)، لیندا هاتچن (Linda Hutcheon) و خود من - را در اتاقی جای دهید و سپس در را قفل کنید و کلید آن را به دور بباندازید، حتی پس از گذشت یک هفته نیز هیچ اجماعی در میان ما حاصل نخواهد شد. تنها ممکن است یک قطره کمرنگ خون در زیر پایه در نمایان شود.

ولی اجازه بدهید که ما فعلاً ناامید نشویم. گرچه شاید ما قادر به تحدید و یا بیرون راندن شیخ پست مدرنیسم نباشیم، اما می‌توانیم به آن نزدیک شویم و از جهات گوناگون غافلگیرش کنیم و حتی شاید با نوری ضعیف نیز بتوانیم آن را دست بباندازیم. در چنین فرآیندی ما قادر خواهیم بود گروهی از کلمات متجانس و متناسب با معنای پست مدرنیسم را کشف نماییم. در اینجا به ذکر برخی از کاربردهای رایج این اصطلاح می‌پردازیم.

۱- موزه گوگنیم (Museum Guggenheim) اثر فرانک گهری (Frank Gehry) در بیلبای اسپانیا، سالن استوری (Story Hall) اثر آشتون راگات مک دوگال (Ragat McDougall) Ashton) در ملبورن استرالیا و مرکز تسوکوبا (Tuskuba Center) اثر آرتا ایسوزاکی (Arata Isozaki) در ژاپن، به عنوان نمونه‌های بارز معماری پست مدرن لحاظ می‌گردند، این آثار با هندسه‌های صرفاً زاویه‌ای بوهاوس (Bauhaus) و قالبهای شیشه‌ای و پولادین میس وان در روهه (Mies Van der Rohe) تفاوت دارند و ضمن ترکیب عناصر تاریخی و ذوقی، با چند پارگیها، تخیل و حقی جذابیت سطحی همراه می‌گردند.

۲- ژان پل دوم در یکی از بخشنامه‌های اخیر خود به نام ایمان و عقل کلمه پست مدرنیسم را بکار برد تا عملاً نسبی‌گرایی افراطی در ارزشها و باورها، سخره‌گیری عقل و شک درباره آن و انکار هر گونه حقیقت انسانی یا الهی را محکوم نماید.

۳- در نشریه مطالعات فرهنگی حوزه‌ای که امروزه شدیداً سیاسی شده است - اصطلاح

پست مدرنیسم، غالباً در مقابل اصطلاح پسا استعماری به کار می‌رود. اصطلاح نخست به لحاظ تاریخی، سست، بی اثر، غیر سیاسی و بدتر از آن به لحاظ سیاسی نادرست، فرض شده است.

۴- در (نشریه) فرهنگ پاپ، پست مدرنیسم بر رشته طویلی از پدیده‌ها دلالت دارد از اندی وارهل (Andy Warhol) تا تصویر مریم مقدس، از سالن پلاستر مونالیزا که من در آن یک آگهی درباره سالن پچینکو (Pachinko) در توکیو را دیدم تا تصویر کارتتی و بسیار بزرگ داوود اثر میلک آنز - عینکهای مشبک و روزرنگ، قناریهای کوچک، یک دوربین بدون جلد پرتاب شده، شانه‌های قوی - و یک آگهی درباره سفر کون تیکی (Kon Tiki) در نیوزلند.

این موارد چه وجه مشترکی با یکدیگر دارند؟ چند پارگی، چندگانگی، نسبی گرایی، تقلید ادبی، نمایشی، استهزاء آمیزی، ایدئولوژی ستیزی و مبتنی بر هنرهای سطحی و دست جمعی بودن. در این صورت ما به گروهی از کلمات قابل اطلاق بر پست مدرنیسم دست یافته‌ایم که گرچه موجد تعریفی برای آن نیستند، اما دست کم می‌توانند زمینه‌ای را برای آن فراهم آورند. خوانندگان بلند طبع و ناشکیب ما می‌توانند ضمن مراجعه به کتاب مفهوم پست مدرن اثر هانس برتس (Hans Bertens) به بهترین و دقیق‌ترین مقدمه (به زعم من) درباره معنای پست مدرنیسم از منظر دیگری شروع نمایم.

پست مدرنیسم/ پست مدرنیته. من این حرکت را با تمییز پست مدرنیسم از پست مدرنیته آغاز می‌کنم. این تمایز که در اثر قبلی من به حد کافی تبیین نشد - مبنای اصلی استدلال من است و دوباره به آن باز خواهم گشت. اجمالاً باید بگویم که به نظر من پست مدرنیسم به حوزه‌های فرهنگی، به ویژه ادبیات، فلسفه و انواع هنرها از جمله معماری دلالت دارد، اما پست مدرنیته به زمینه‌ای مربوط به جغرافیای سیاسی یعنی پدیده‌ای نوظهور در دهه‌های اخیر راجع است. اصطلاح دوم، بعضاً پسا استعماری نیز نامیده شده که در آن وجوه جهانی سازی و محلی سازی به شیوه‌هایی نه چندان بهنجار و حتی بعضاً مخرب با یکدیگر پیوند می‌خورند.

البته این تمایز با تفکیک منسوخ مارکسیسم، میان زیربنا و روبنا، تفاوت دارد، چرا که نیروهای اقتصادی، سیاسی، مذهبی و فنی جهان امروز به سختی با قوانین مارکسیسم



موافق هستند. پست مدرنیته دقیقاً به معنای پسا استعماری هم نیست. اگر چه اصطلاح دوم با ماترک استعماری فعلی اش ممکن است جزئی از اصطلاح نخست نیز بوده باشد. اندیشه پست مدرنیته به عنوان فرایندی جهانی، به هیچ وجه با جهانی بودن یکی نیست. به عبارت دیگر، اندیشه پست مدرنیته به عنوان فرایندی جهانی، همچون چتری بسیار بزرگ است که پدیده‌های مختلفی مانند پست مدرنیسم در هنرها، پسا ساختارگرایی در فلسفه، فمینیسم در مباحث اجتماعی، پسا استعماری در مطالعات فرهنگی و اجتماعی، و در عین حال سرمایه‌داری چند ملیتی، فناوریهای اطلاعاتی - ارتباطی، تروریسم بین‌الملل، دستجات جدایی طلب، قوم‌گرایی، ملی‌گرایی و جنبشهای مذهبی تحت آن قرار می‌گیرند، اما به لحاظ علی نمی‌توان پست مدرنیته را جانشین هیچ یک از آنها دانست. از آنچه من تاکنون گفته‌ام، می‌توان دو نکته را استنباط نمود: اول اینکه پست مدرنیسم (به عنوان پدیده‌ای فرهنگی) قابل اطلاق بر جوامع مرفه، مصرف‌کننده و فناوریهای سطح بالاست و دوم اینکه پست مدرنیته (به عنوان فرایندی وابسته به جغرافیای سیاسی) بر هم کنشی، رخدادهای زمینی مرتبط با قوم‌گرایی و کشورگشایی، اسطوره و فناوری، حواش و مراکزی دلالت دارد که در آن، این معانی نامعادل نیروهای متعارض خود را به مصرف می‌رسانند.

قبلاً گفتم که من در اثر پیشین خود بر تفاوت میان پست مدرنیسم و پست مدرنیته تاکید چندانی نداشتم. اما در این مورد، باید به تمایزی اشاره کنم که من در خود پست مدرنیسم قایل شده‌ام. این تمایز، به یکی از ویژگیهای پست مدرنیته در سطح و سعیش اشاره دارد. من در مقاله‌ای تحت عنوان فرهنگ، عدم تعین و حضور همه جانبه: حواشی عصر (پست مدرن)، به توصیف دو رویکرد ناهمخوان در متن خود پست مدرنیسم پرداخته‌ام؛ یعنی رویکرد عدم تعین از یک سو و رویکرد حضور همه جانبه فناوری از سوی دیگر. این دو رویکرد بیشتر تطبیقی و قیاسی اند تا دیالکتیکی. آنها ماخوذ از سنتز مارکس و یا تالیف هگل نیستند.

من از اصطلاح عدم تعین - حضور*، ترکیبی از رویکردها و گرایشهایی چون بی‌حصاری، از هم گسیختگی، ابهام، اتصال، تمرکززدایی، کژآئینی، کثرت‌گرایی و دگر دیسی را در نظر دارم که همه به نوعی عدم تعین یا بی‌تعینی منجر می‌شوند. در ذیل مفهوم اخیر - یعنی دگر دیسی - به تنهایی، شماری از اصطلاحات قرار می‌گیرد، از جمله شالوده‌شکنی، ساختارشکنی، تجزیه‌پذیری، جابجاشدگی، اختلاف، انصاف، جدایی،

نابیدایی، تعریف شکنی، رمزگریزی، تعمیم‌گریزی، قانون‌گریزی و استعمارگریزی. بواسطه این مفاهیم اراده‌ای سترگ برای تحت تاثیر قرار دادن اجتماع سیاسی، زمینه‌های شناختی، مسائل جسمانی و روان فردی در کل حوزه غرب پدید آمده است. تنها در ادبیات، ایده‌های ما دربارۀ مولف، شنونده، قرائت، نوشتار کتاب، سبک، نظریه نقدی و خود مفهوم ادبیات به یکباره سوال برانگیز شده‌اند. این مفاهیم نه از روی بی‌اعتباری که از حیث گونه‌ای پرسش و استفهام خود را به شیوه‌هایی گوناگون بازسازی می‌نمایند.

به هر صورت، این عدم قطعیت یا بی‌تعینی‌ها، بواسطه قدرت مطلقه و جاری فناوری پراکنده و منتشر گردیده‌اند. به همین جهت من دومین گرایش عمده در پست مدرنیسم را حضور همه جانبه (همه جابودگی) نامیدم. تا بدانوسيله قابلیت ذهن برای توسیع خود در نمادها، مداخله هر چه بیشتر در طبیعت، اعمال نظر از طریق انتزاعات و پیش‌افکنی شناخت آدمی بر مرزهای عالم را مشخص نموده باشم. البته می‌توان این رویکرد ذهنی را با کلماتی چون انتشار، پخش، پیش‌افکنی، فعل و انفعال و ارتباط نیز توصیف کرد. تمام این کلمات، خود به تبع ظهور موجودات بشری به عنوان حیواناتی سخنگو بدست آمده‌اند، یعنی موجوداتی که سازنده خویش هستند و بواسطه نمادهای سازندگی‌شان، جهان پیرامون خود را نیز می‌سازند. می‌توان این امر را یک بافت‌گرایی اسرارآمیز نامید. در این بین جهان به عنوان ترکیبی از حقیقت و خیال تحلیل می‌شود، تاریخ، واسطه رخدادها قلمداد می‌گردد و علم نمونه‌ها و مدل‌های خود را به عنوان تنها واقعیت قابل حصول در نظر می‌گیرد، علوم ارتباطی و اطلاع‌رسانی ما را با معمای هوش مصنوعی مواجه می‌سازد و فناوریها، ادراکات ما در مورد حدود ماده در درون اتم و یا مرزهای جهان پهناور را منعکس می‌کنند.

تکرار می‌کنم که بدون شک این گرایش‌ها ممکن است در بعضی از کشورهای نسبت به بعضی دیگر رایج بوده باشد. برای مثال در کشورهای چون استرالیا، آلمان و یا ژاپن اصطلاح پست مدرنیسم هم در داخل و هم در خارج از محیط‌های دانشگاهی اصطلاحی رایج و آشناست. اما در جوامع پیشرفته این حقیقت به چشم می‌خورد که پست مدرنیسم



به عنوان پدیده‌ای فرهنگی، موجب گونه‌ای تمایل دوسویه شده است؛ من این تمایلی دوسویه را عدم تعین - حضور می‌نامم.

اما، سیاره زمین بزرگتر و مهمتر از ستاره هالیوود، بانک دونتچ (Deutsche Bank) و کمپانی میتسویشی است و مسئله پست مدرنیته نیز به همین دلیل مطرح می‌شود، زیرا عدم تعین - حضوری‌های پست مدرنیسم فرهنگی، ظاهراً به تعارضات محلی - جهانی پست مدرنیته - از جمله قتل عامهای یوسنی، کوزو، الستر، روآندا، چین، کردستان، سودان، سری لانکا، نیت و غیره - تبدیل شده و در عین حال خود پست مدرنیسم فرهنگی به چیزی عقیم، مبتذل، سطحی، مضحک و بازیهای بیهوده و یا نمایشهای رسانه‌ای صرف مبدل گشته است.

بنابراین در اینجا ما می‌توانیم شماری از اصطلاحات جدید مانند عدم تعین، حضور همه جانبه، بافت‌گرایی، فناوریهای سطح بالا، مصرف‌کنندگی، جوامع پیشرو در برنامه‌های رسانه‌ای و زیرواژه‌های اصطلاحات مذکور را به فهرست قبلی مان درباره پست مدرنیسم اشاره‌ای نمائیم؟ در این صورت شاید لازم باشد تا اشاره دیگری نیز - در قالب پرسش ذیل بدان داشته باشیم؛ آیا بیان این مقاله نشانی از یک درون‌نگری تاریخی ندارد، آیا براساس آن، ذهن پست مدرن، تمایل به دریافت خود و تامل بر خود - در قالب توجه به سرگذشتنامه خود نکاشت و مبهم از یک عصر دارد؟

سرگذشتنامه خود نکاشت و مبهم یک عصر، ایدانوتل کانت (Immanuel Kant) در سال (۱۷۸۴) مقاله‌ای منتشر نمود با عنوان روشنگری چیست. به اعتقاد بعضی از متفکران - به ویژه میشل فوکو (Michel Foucault) - با بیان مقاله دورانی آغاز می‌شود که در آن فلاسفه از روی خوداندیشی می‌پرسند که: ما کیستیم؟ و به لحاظ تاریخی معنای معاصر بودن ما چیست؟ مسلماً بسیاری از ما از طرح چنین سؤالی متعجب می‌شویم. اما در اینجا نکته‌ای وجود دارد که فوکو مانند بعضی نکات دیگر از فهم آن عاجز بوده است؛ ما هم اکنون می‌توانیم سوال فوق را مطرح کنیم بدون آنکه مانند کانت به امکانات معرفت‌باور داشته و یا دارای اعتماد به نفس تاریخی فوکو باشیم.

فرزندان عصر ابهام، شعر شک و تردید می‌سرایند، بدگمان و بی‌اعتقادند و طرفدار

تمرکززدایی، تعدد، کثرت و عمل بوده و چند زمانی هستند. در این صورت اصطلاحاتی مانند پست مدرنیسم کلاسیک، عالی، پاپ، پومو، بازنگری، شالوده‌شکنی، بازسازی (احیاء)، طغیان، پیش و پس از پست مدرنیسم، همه واژه‌های جدیدی خواهند بود که گونه‌ای انفجار در یک کارخانه واژه‌سازی را به ذهن متبادر می‌سازند.

در هر صورت به سختی می‌توان دوران دیگری را تصور نمود که تا این حد نسبت به خود، رنج و ستم روا داشته باشد. در نهایت شاید بتوان پست مدرنیسم را گونه‌ای تحقیق دایم درباره خود نام نهاد. [پست مدرنیسم] انگیزه یا محرکی نیست که تنها محدود به جهان غرب بوده باشد؛ هر چه کنشهای متقابل جهان بیشتر باشد، بر تعداد جنبشهای مردمی نیز افزوده خواهد شد، و در نتیجه سوالات فرهنگی و مذهبی بیشتری مطرح گشته و هویت شخصی گاه حساس و گاه فریبنده خواهد بود. در تبدیل پست مدرنیسم به پست مدرنیته از منظری دیگر، می‌توان از اطراف و اکناف جهان، صدای ناله مردمانی را شنید که بانگ بر می‌آورند که ما کیستیم؟ و یا من کیستم؟ بنابراین در اینجا نیز ما به کلمات دیگری دست یافته‌ایم که می‌توانیم آنها را به فهرست اصطلاحات قبلی مان درباره پست مدرنیسم اضافه نماییم. اصطلاحاتی چون تاریخ‌مندی، خوداندیشی، نگرانی از نامگذاری خویش، معانی چندگانه زمان (خطی، چرخشی، نجومی، علوم ارتباطی و اطلاع‌رسانی)، مهاجرت‌های وسیع و گسترده اجباری و یا اختیاری، بحرانهای فرهنگی و هویت‌های شخصی.

تاریخ مختصر اصطلاح

تلاش برای فهم خود - یعنی آنچه را که من سرگذشتنامه خود نگاشت و مبهم یک عصر نامیده‌ام - انعکاسی از تاریخ نابهنجار و بی‌قاعده خود کلمه پست مدرنیسم است؛ یعنی تاریخی که در عین حال به تبیین مفهوم فعلی مورد استفاده آن نیز مدد می‌رساند. من مسلماً در اینجا در انتخاب این موضوع بسیار جسارت و بی‌باکی به خرج داده‌ام، چرا که چارلز جنکس (Charles Jenks) و مارگارت رز (Margaret Rose) در جایی دیگر، توضیحاتی جامع درباره تاریخ مفهوم فوق را ارائه داده‌اند.

ظاهراً یک نقاشی انگلیسی به نام جان واتکینس چاپمن (John Watkins Chapman) در



اواخر دهه هفتاد، اصطلاح پست مدرنیسم را در معنایی به کار برده است که ما اکنون از اصطلاح پسا امپرسیونیسم (Post Impressionism) در نظر داریم. در سال ۱۹۳۴ فدریکو دانیس (Federico de Onis) از کلمه پست مدرنیسم را به عنوان واکنشی در برابر مشکلات و تجربه گرایی شعر نو استفاده کرد. در سال ۱۹۳۹، آرنولد توین بی (Arnold Toyn) (bee اصطلاح فوق را در معنایی بسیار متفاوت بکار برد تا ضمناً پایان دوران مدرن و نظام بوروکراسی و سوداگری غرب را اعلام کند که مبدا آن به قرن هفدهم می‌رسید. پس از آن در سال ۱۹۴۵ برنارد اسمیت (Bernard Smith) واژه مذکور را برای معرفی نهضتی جدید و غیر تجریدی در نقاشی موسوم به سوسیالیست رئالیسم (Socialist Realism) بکار برد. در آمریکا در دهه پنجاه، چارلز اولسون (Charles Olson) درباره شاعران و هنرمندان از نوعی پست مدرنیسم سخن گفت که بیشتر به افرادی چون ازرا پوند (Ezra Pound)، ویلیام کارلوس ویلیامز (William Carlos William) اشاره داشت تا شاعرانی همچون تی.اس. الیون (T.S.Eliot).

در اواخر این دهه، یعنی در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ ایروینگ هاو (Irvine Howe) و هری لوین (Harry Levin) پست مدرنیسم را به عنوان زوال و انحطاط فرهنگ مدرنیسم مورد بحث قرار دادند. تنها در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد و در مقالات متعددی که بعضاً بوسیله من ولسلی فیدلر به نگارش در آمده بود، پست مدرنیسم به عنوان فرایندی خاص، محصل و توسعه یافته، در فرهنگ آمریکا معرفی شد. فرایندی که گرچه اعلام انتهای مدرنیسم محسوب نشد [اما] دست کم تحولی انتقادی در متن مدرنیسم به شمار آمد. به نظر من پست مدرنیسم به همین معنای اخیر توانسته ماسکهای متغیر و چهره‌های تبدیلی به خود بگیرد که تا امروز نیز تداوم داشته‌اند.

مشکلات مفهومی

شیخ می‌تواند تردد نماید اما ترددش بی‌فایده و عقیم خواهد بود، زیرا مفهوماً مخدوش و ناقص است و ارا به بدون بال زمان نیز برای عبور کردن، منتظر چیزی نیست. از این رو مشکلات نظری پست مدرنیسم به خودی خود رخ می‌نمایند. من در ذیل به چهار مورد از آنها اشاره می‌کنم.

۱. اصطلاح پست مدرنیسم نه تنها اصطلاحی خام و ناپخته است، بلکه همچنین مبتنی بر عقده ادیب است. این اصطلاح، به نوجوانی ضعیف می ماند که نمی تواند کاملاً خود را از والدینش جدا سازد. پست مدرنیسم نمی تواند اصطلاحات و عناوین جدیدی - همچون رمانیتک (Romantic) نمادگرا (Symbolist)، آینده نگر (Futurist)، کویبست (Cubist)، دادائیس (Dadaist)، سوررئالیست (Surrealist)، ساختارگرا (Constructivist)، و غیره را برای خود ابداع نماید. اجمالاً باید گفت که پست مدرنیسم با مدرنیسم، رابطه ای مبهم، مبتنی بر عقده ادیب وانگل وار دارد. همان طور که برنارد اسمیت (Bernard Smith) در کتاب تاریخ مدرنیسم اشاره می کند، پست مدرنیسم گفتگویی مناقشه آمیز با نهضتی قدیمی تر از خود است.

۲. اصطلاح پست مدرنیسم خود، غیرست مدرن می نماید، زیرا اندیشه پست مدرت بویژه تفکر پسا ساختارگرایی، منکر هر گونه امتداد زمانی طولی یا خطی از گذشته به زمان حال و از زمان حال به آینده است، به گونه ای که پیشوند پیش یا پس بر آن قابل اطلاق نیست. ۳. از جهتی بسیار مهم، نمی توان اصطلاح پست مدرنیسم را بر دوره ای موقت یا تاریخی و یا ساختاری مشتمل بر تحولات زبانی در ادوار مختلف، اطلاق کرد؛ این اصطلاح باید به عنوان مقوله ای همزمان، پدیدار شناسانه یا نظری عمل کند. می توان نویسندگان متوفی و قدیمی تر چون ساموئل بکت (Samuel Beckett)، خورخه لوئیس بورخس (Lotge Luis Borges)، رایموند راسل (Raymond Roussel)، ولادیمیر نوباکوف (Vladimir Nabokov) را پست مدرن دانست در حالیکه نویسندگان زنده و جوانتری همچون جان آپ دیک (Jong up dike) و تونی مورینسن (Toni Morrison) پست مدرن به شمار نمی روند.

بر این اساس، ارائه نمونه یا مدلی از پست مدرنیسم به مجموعه ای از سبکها، چهره ها و رویکردهای خاص نیاز دارد که ممکن است در یک بستر خاص تاریخی لحاظ شوند. هر یک از این وجوه - به عنوان مثال تقلید، خوداندیشی یا طنز سیاه - ممکن است به تنهایی در پیشینه های صدها یا هزاران سال پیش یافت شوند. اما در عین حال می توان وجوه فوق را، در متن تاریخی فعلی خود، با مدلی از پدیده های موسوم به پست مدرنیسم مرتبط کرد.

۴. آیا با داشتن چنین مدلی می توان پست مدرنیسم را در همان خطوط، در حوزه های هنری یا فرهنگی دیگری نیز توسعه داد؟ آیا این (مدل)، امکان جلوه گری در عرصه های معماری، نقاشی، موسیقی و ادبیات را دارد؟ در انواع و گونه های مختلف هنر و در حقیقت



در حوزه‌های متمایزی چون علوم، فلسفه، سیاست و سرگرمیهای عمومی و همگانی چه ارتباط و تقارن یا انفصال و عدم تقارنی می‌تواند وجود داشته باشد؟ ظاهراً چالش (کشمکش) بر سر ارائه مدلی جامع و شامل از پست مدرنیسم، ترس برانگیز است. آیا ما قادر به ارائه چنین مدلی خواهیم بود؟ آیا ما اساساً هنوز هم به چنین اصطلاحی نیاز داریم؟ آنسوی پست مدرنیسم: یک نافرجامی و گونه‌ای بی‌نتیجگی. در سرتاسر این مقاله سوالی مدر و مستتر وجود دارد: چه چیزی در فراسوی پست مدرنیسم وجود دارد؟ البته هیچ کس واقعاً نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد. اما پاسخ من به این سؤال آن است که در فراسوی پست مدرنیسم، پست مدرنیته قرار دارد. رئالیسم به ما می‌آموزد که بحرانیها تاریخی همواره به نتیجه‌ای خرسند کننده و رضایت بخش منتج نمی‌شوند. اگرچه در حال حاضر ظلمها و بی‌عدالتی‌های موجود ممکن است بسیار عمیق و ریشه دار بوده باشند، اما در شکل‌های خاصی که به خود می‌گیرند لاعلاج نخواهند بود.

دو عاملی که امتحان دشوار پست مدرنیته را در زمان ما دشوارتر می‌کنند، عبارتند از: (۱) توزیع ناعادلانه ثروت در میان ملل و (۲) خشونت‌طلبی‌ها و انتقام‌جویی‌های ملی گرایانه، هویت جمعی و احساسات تنیده. عامل نخست با اقتصاد و جغرافیای سیاسی مرتبط است که هر دوی این امور از حوزه مطالعات و بررسی‌های من خارجند. درباره عامل دوم نیز تنها به ذکر چند نکته اکتفا خواهم نمود. حقیقت این است که مغ انسان به گونه‌ای اسرارآمیز و معجزه‌آسانست به یک میلیون سال قبل و یا بیشتر، تکامل یافته است. این تکامل ضمن اتخاذ سیاستهایی مدبرانه و کوتاه مدت برای بقاء و ادامه حیات صورت گرفته و در عین حال شامل تمییز خود و ما از آنها نیز بوده است.

در حوزه زیست‌شناسی این تمایز نه تنها در میان انواع گوناگون، بلکه همچنین در افراد یک نوع نیز کاملاً محسوس و آشکار است. آنچه بلافاصله میان اجزاء و سلولهای بدن و عناصر مهاجم و بیگانه تفاوت و تمییز قایل می‌شود معجزه دستگاه ایمنی در بدن ماست. تمییز خود از دیگران تقریباً در تمام زبان‌های رایج و ساختارهای گرامری و فرهنگهای لغات وجود دارد. بر همین اساس ما میان من و شما، به - ما و به - آنها، ما و آنها و غیره تمایز قایل می‌شویم. به علاوه چنین تمایزی در لایه‌ها و سطوح درونی نفس و روان نیز وجود دارد.

اما تمایز مربوط به بحث فعلی ما تقسیمی است که در سیر تکاملی و تاریخی خانواده، گروه و قبیله به وجود می‌آید. اگر مغز انسان، زبان و سازمانها و مراکز اجتماعی - انسانی وجود نداشتند، موجودات بشری قطعاً خیلی پیشتر از این در تلاش برای بالا رفتن از نردبان تکامل از بین رفته بودند. غریزه قبیله‌گرایی میان نژادهای مختلف توسعه یافته. البته می‌توان خود این فرایند را به نوعی، تمایزی اولیه محسوب کرد.

با اینحال، گرچه ممکن است که غریزه قبیله‌گرایی و یا گروه‌گرایی غریزه‌ای اولیه بوده باشد، اما چون تخیل وجود دارد، عشق نیز موجود است. به همین دلیل، حس همدردی و دلجویی و بطور کلی قدرت برای فائق آمدن بر تمایزات و متحد شدن با دیگران نیز وجود دارد. به علاوه گرچه شاید تمیز خود از دیگری برای بقا و ادامه حیات در گذشته به عنوان اصلی مهم مطرح بوده، اما در حال حاضر، ممکن است ضرورت و یا لزوم کمتری داشته باشد. به نظر من، تقسیمات میان خود و دیگران، به - ما و به - آنها، به زودی از مان خواهد رفت، بویژه اگر تفاوت سطح و نابرابری در قلمرو ثروت و قدرت بسیار محسوس و آشکار بوده باشد. اما من فکر می‌کنم که بهتر است به جای امید داشتن و یا حرف زدن در این باره (از بین رفتن تقسیمات) آن را بیشتر وارد زندگی خود کنیم و با مانوس گردیم. اما سخن گفتن صریح و حقیقی با خود - و نه فقط با دیگران - مستلزم نوعی خلوص محض و صفای مطلق است. ما به ترویج و تبلیغ معنایی دقیق‌تر، زنده‌تر و گویاتر از خود در رابطه با دیگر فرهنگها، طبایع و کل جهان نیاز داریم. ما بویژه در رابطه با مشکلات و مسائل فعلی جهان، باید حالات و طرق تعالی نفس را کشف نماییم. به نظر من، ادبیات و همه هنرها تنها در طرح روحانی و معنوی پست مدرنیته می‌توانند به عنوان اموری اساسی و مهم باقی بمانند.

البته می‌توان طرح پست مدرنیته را بر حسب اصطلاحات سیاسی - مثلاً به عنوان یک گفتگوی آزاد در بافت محلی و جهانی، حاشیه و مرکز، اقلیت و اکثریت و کلیات انواع مختلف - نیز تعریف کرد. اما به هیچ وجه نمی‌توان تضمین کرد که گفتگوی سیاسی، حتی در بارزترین شکل و صورتش نیز، به گونه‌ای خشونت و اعمال زور بدل نشود.

من برای ترمیم این زنجیر پوسیده و قدیمی، یعنی وجود خشونت در میان انسانها، هیچ راه حلی پیشنهاد نمی‌کنم. اما این پرسش را مطرح می‌کنیم که آیا روح و نفس معنوی



می‌تواند منشا ارزشهای زمینی و محیطی تازه‌ای برای ما باشد؟ تنها چیزی که ما برای رهاسازی خود از زندان ملیت‌گرایی و آنفلوآنزای وحشتناک خودمحموری بدان نیاز داریم، روح و نفس معنوی است. همه موسیقی و آهنگ این جهان نمی‌تواند تصنیف و مصنوع ما بوده باشد.

*Indeternance



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی